

داستان ۲ جلسه ۷ (ترم ۲)

"ژنرال ژاپنی"

ژنرال پرشینگ یه افسر مشهور در ارتش بود و در اروپا در جنگ جهانی اول جنگید. بعد از اینکه مرد، بعضی مردم در زادگاهش خواستند که یادش رو گرامی بدارند و ارتش رو هم خوشحال کنند اما هیچ ایده ای براش در کار نبود. نهایتاً یه مجسمه بزرگ ازش روی یه اسب ساختند. یه مدرسه نزدیک مجسمه بود و بیشتر بچه ها از اونجا هر روز توی مسیر مدرسه و خونه رد میشدند. بعد چند ماه همه اونا شروع کردند به گفتن "صبح بخیر پرشینگ". این کار معلما رو سورپرایز کرد. یک روز شنبه یکی از این بچه های کوچیک داشت قدم زنان با مادرش میرفت مغازه که مجسمه رو دید. گفت "صبح بخیر پرشینگ" اما بعدش وایساد و گفت به مادرش "پرشینگ رو خیلی دوست دارم، مامان، ولی اون مرد خنده دار کیه روی پشتش؟"

" Japanese general "

General Pershing was a famous officer in the army and fought in Europe in the First World War. After he died, some people in his hometown **did want** to remember him and also make the army happy but there was no idea about it. They finally **did build** a big statue of him on a horse. There was a school near the statue and most of the boys **did pass** it every day on their way to school and home. After a few months all of them **did begin** to say "Good morning, Pershing". This act made the teachers surprised. One Saturday one of these small boys was walking to the shop with his mother that (he) **did see** the statue. He said "Good morning, Pershing", but then he stopped and said to his mother "I like Pershing very much, mom, but who is that funny man on his back?"